

گزارش اقلیت

این گزارش حاصل گردآوری و بررسی ۳۰ روایت مستقل از شاهدان عینی در شهرهای مختلف ایران است؛ شامل ۱۲ زن، ۱۴ مرد و ۴ روایت با جنسیت اعلام نشده. گستره جغرافیایی گزارش، تهران، مشهد، قزوین، اهواز، بابل، شهری در استان مرکزی، ارومیه، گناباد، شهری در مازندران، تربت جام، شهری در استان یزد، کرمان، دزفول، اصفهان و قم را در بر می‌گیرد. در ابتدای هر گزارش جنسیت و شهر فرستنده نوشته شده و اگر فاقد یکی از این دو است بخاطر آنست که از سوی فرستنده ناگفته مانده. داده‌ها حاصل ده‌ها پیام دریافتی بوده که پس از غربالگری (بدون دخالت جهتگیری سیاسی) انتخاب شده‌اند تا تصویری متکثر از تجربه‌های میدانی ارائه شود. هدف، بازتاب مشاهدات مستقیم و توصیف فضای رخدادهاست، نه تأیید یا رد روایت‌ها.

در فرآیند تدوین، ابتدا فقط مشاهدات مستقیم یا نقل‌های دست‌اول مشاهده‌گر از نزدیکانش - فقط در صورتی که برای خود او قابل مشاهده یا راستی‌آزمایی بوده - انتخاب شدند و تمامی پیامهای مبتنی بر شنیده‌ها و خبرها و گمانه‌زنی‌ها حذف شدند. پیام‌هایی که عمدتاً تحلیل شخصی یا جهت‌گیری سیاسی دخیل در گزارش داشتند کنار گذاشته شدند. فایل‌های صوتی که نیاز به پیاده‌سازی یا تغییر صدای گوینده برای حفظ امنیت داشتند، به‌طور کامل استفاده نشدند. همچنین از عکسها و ویدیوهای ارسالی استفاده نشد. در روایت‌های منتخب نیز بخش‌هایی که حاوی تحلیل‌های فراتر از مشاهده مستقیم یا شامل جزئیاتی بود که می‌توانست ناقض حریم خصوصی یا منجر به شناسایی افراد شود، حذف و با سه‌نقطه مشخص شده است. در مواردی که ابهام وجود داشت، پرسش‌های تکمیلی از فرستندگان انجام شد تا دقت روایت‌ها افزایش یابد. در این متن برای حفظ اصالت و لحن، از ویرایش ادبی و نقطه‌گذاری پرهیز شده و حتی‌المقدور همان متن ارسالی استفاده شده است. ذکر این نکته ضروری است که با همه دقت و وسواسی که در انتخاب و ویرایش و صحت‌سنجی صورت گرفته، این گزارش تمام واقعیت نیست؛ چه از آنجا که هیچ انسانی نمی‌تواند صددرصد آنچه که شاهد بوده را نقل کند و چه آنکه گاه حتی در یک شهر در دو مکان متفاوت اتفاقات به شکلی متفاوت روی داده‌اند (مثلاً رواداری نسبی در جایی و خشونت فراوان در جایی دیگر). همچنین در شهرهایی مثل تبریز رویداد خاصی از سوی ناظر مشاهده نشده که جا دارد در گزارش‌های جامع‌تر این موارد لحاظ شوند. از تمامی کسانی که مشاهدات و تجربیات خود را با من در میان گذاشتند سپاسگزارم و امیدوارم با تداوم گزارش‌هایی از این دست، زوایای بیشتری از رویداد خونینی که رخ داد روشن شود.

محمود فرجامی

چهارم فوریه/ ۱۵ بهمن ۱۴۰۴

1. زن / تهران

جمعه شب ۱۹ دی، ساعت حدود ۸:۳۰ شب اوایل خیابون حبیب‌اله تقاطع ستارخان (تهران) هم نیروهای یگان ویژه ایستاده بودن هم مردم خیلی زیاد، چند نوبت که با گاز اشک آور مردم متفرق نشدن نیروهای یگان با موتور حرکت کردن و رفتن به سمت میدان توحید سابق. مردم از چند جهت خیابون بهم پیوستن و رفتن به سمت بازارچه سنتی ستارخان و هیچ نیرو و مانعی هم توکل مسیر نبود

تا سر برق آلتوم که از روی پل (بالای بازارچه سنتی) چند نفر با نور لیزر و تیرهای صوتی و اشک آور... مردم رو متوقف کردن. چون نمی‌خواستن مردم برن سمت صادقیه و اونجا به گروه های دیگه متصل بشن. جمعیت خیلی خیلی زیاد بود اما جلوتر نرفتن چون می‌ترسیدن از بالای پل تیراندازی واقعی بشه. همون چند دقیقه مکث کافی بود که چند تا پشت هم اشک آور بزنن و جمعیت رو به عقب برگردونن

من و خواهرم چون خیلی اشک آور خورده بودیم برگشتیم با عده زیادی از آدما سمت خونه ولی برادرم رو گم کردیم همون موقع که اشک آور زدن. خونه که رسیدیم مادرم نگران برادرم شد و هر چی بهش گفتم واقعا تیراندازی و مقاومتی نبوده خیالش راحت نشد برای همین با ماشین رفتیم دنبالش

انگار نه انگار نیم ساعت قبل تو این خیابون فقط مردم بودن. دسترسی از خروجی‌های شیخ‌فضل‌اله به ستارخان رو مسدود کرده بودن و خیابون پر از موتورسوارهای دو ترک لباس شخصی بود که سر مادرم داد می‌کشیدن "برو خونه‌ت!" از همون حوالی صدای شلیک هم می‌اومد بقایای جمعیت تو خیابون‌های فرعی اطراف پل شیخ‌فضل‌اله هم با احتیاط پناه گرفته بودن و داشتن متفرق میشدن. برادرم رو پیدا نکردیم و برگشتیم خونه که خدا رو شکر قبل ما رسیده بود. اولش که رفتیم بیرون تا ما تو خیابون بودیم جز اشک آور و... من هیچ چیز ندیدم ولی تو همون فاصله نیم ساعت که با ماشین رفتیم بیرون شکل خیابون عوض شده بود و دائم صدای تیراندازی می‌اومد.

چون خودم به چشم اون سطح وحشتناک از خشونت رو از هر دو طرف ندیده بودم همه‌ش

امیدوار بودم شنیده‌ها اغراق باشه ولی انگار نبوده 😞

2. شهری در استان مرکزی

سلام. روایت از خواهرم که پرستار هستند. احمد هاشمی از ساکنین شهر محلات بیمارشون بودند یک هفته که شدت جراحات رو دووم نیاورد متاسفانه. خود احمد به پزشکی که عملش کرده بود گفته بود اول دوستم تیر خورد، تا اودم تعجب کنم، گلوله به شکم خورد. تمام اندام های میانی شامل کلیه و طحال و ... آسیب دیده بود. احمد مادر هم نداشت. خواهر من پرستار با سابقه ای هست، هرگز از نشنیده بودم بگه پا به پای همراه بیمار گریه کرده باشم. مطلقاً. این اولین بار بود. حتی خاطر هست توی نجات مصدومین یه تصادف یه بچه توی بغلش فوت کرد ولی همواره خیلی محکم بود. این اولین بار بود که می گفت دلمون پر درده...

3. زن/ بابل

روز جمعه ۱۹ دی در بابل، یکی از دوستان (مرد ۴۰ ساله) ما که فردی بسیار آرام است با همسر و دختر ۱۷ ساله خود کنار خیابان ایستاده بود و فقط نظاره می کرد. یک بسیجی موتورسوار با سرعت آهسته رد شد و برگشت و به هر سه تایی آنها ساچمه ای از گردن تا زانو شلیک کرد. دوستم به دنبال موتورسوار دوید و او باز هم شلیک کرد. او می گفت در آن لحظه به حدی خشمگین بودم که اگر سلاحی در دست داشتم و دستم می رسید، قادر به کنترل خود نبودم و حتماً آن موتورسوار را می کشتم.

پنج شنبه ۱۸ دی مسیرهای همیشگی که پیش از این محل اعتراضات بود، بسیار شلوغ و سطح درگیری بسیار بالا بود. جمعه ۱۹ دی این مسیرها مملو از یگان و خالی از جمعیت بود و هر عابری باید جواب می داد که به کجا می رود... در عوض در مسیرهای جایگزین بسیار شلوغ شده بود. من از پنجره خانه مان دیدم که نیروهای لباس شخصی با جمعیتی که فقط شعار می دادند بسیار با خشونت با باتوم برخورد می کردند. بعد تیر هوایی زدند و بعد هم رو به جمعیت و بی هدف مشخصی تیراندازی می کردند که بسیار رعب انگیز بود.

همسر من یک هفته بعد از ۱۸ دی برای کاری به دادگستری چالوس رفته بود و دید مادری با لباس سیاه آمده دستور بگیرد که جنازه بچه اش را تحویل بدهند، دادستان یا قاضی گفت یا باید امضا کنید عضو بسیج بود و یا ۵۰۰ میلیون پول بدهید. مادر داغدار بعد از کلی چانه زنی ۲۰۰ میلیون

واریز کرد و ۳۰۰ میلیون همان جا چک نوشت. همسر من گفت اگر با چشم خودم نمی‌دیدم باور نمی‌کردم... و می‌گفت افراد زیادی با همین موضوع و مشکل صف کشیده بودند.

[پس از پرسش و تاکید برای صحت‌سنجی مورد آخر:] بله... اتفاقاً امشب دوباره از همسر خواستم تعریف کنه؛ عیناً همینو گفتم... حتی وکیل همسر من هم با این خانواده‌ها صحبت کرده بود و اون خانواده‌ها می‌گفتند می‌ترسیم که اگر پول ندیم، چون سر باز زدیم از تایید عضویتش در بسیج، جنازه فرزندمون هم به دستمون نرسه.

و از خانواده کسانی که در بازداشت بودند هم وثیقه دو میلیارد تومانی می‌خواستند.

4. زن / تهران

مسیر رفت و آمد من تجریش تا پاسداران هست.

مطلقاً هیچ حالت تعطیلی یا تظاهرات خاصی رو من تا ۱۰ دی ماه ندیدم.

همه‌چی طبیعی بود.

حتی عکس گرفتم و برای دوستانم هم فرستادم که بازار تجریش کاملاً بازه و اتفاقاً چون کمی برف زده بود و هوا کمی سرد بود، بازار فروش غذاهای خیابانی خیلی شلوغ بود.

روز چهارشنبه بعد از ظهر، موقع برگشت دیدم نیروهای ضدشورش که اکثراً جوون هم بودن، یه گوشه وایساده بودن و داشتن حرف می‌زدن (تا قبلش اصلاً نبودن). و خوب دیگه وصعیت تجریش رو نمیدونم تا شنبه.

و خب با توجه به اینکه در دوره‌ی دوری از سوشال مدیا بودم، اصلاً در جریان فراخوان پهلوی و... نبودم و روز پنج‌شنبه متوجه‌ش شدم.

پنج‌شنبه سمت پاسداران تقریباً از ساعت ۸ شروع شد

در خیابون ما حدوداً می‌شه گفت بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر بودن.

شعار «مرگ بر دیکتاتور» و «این آخرین نبرد، پهلوی برمی‌گرده» می‌دادن.

صداها بسیار جوون بود؛ در حدی که من به دوستم پیام دادم و گفتم مشخصه بینشون بچه‌سال خیلی هست و خدا به دادمون برسه...

حتی از همسایه‌ها هم نوجوون‌هاشون می‌رفتن و می‌اومدن و درِ خونه رو باز نگه داشته بودن... سن فرزنداشون بین ۹ تا ۱۵ ساله بود...

بعد به سر کوچه که رسیدن، شروع به کندن تابلو اسم کوچه کردن (اسم شهید هست).
دوتا سطل زباله رو آتیش زدن و موانع دوربرگردون رو به سمت خیابون‌ها کشیدن تا چهارراه بسته بشه.

همین جمعیت بعد تا میدون رفت که میدون و سعی کردن آتیش بززن (آبنا است)

و لاستیک پلاستیک هرچی بود همراهشون بود رو آتیش زدن

به سمت خیابون کناری و... رفتن و تقریباً ساعت ۹ سکوت بود و سمت دیگه‌ای رفته بودن. حتی کسی از پنجره هم شعار نمی‌داد.

پنج‌شنبه من صدای تیری نشنیدم و فقط بوی آتیش و گاز اشک‌آور می‌اومد.

تا ساعت ۱۰:۳۰ نت‌ها وصل بود بعد کامل قطع شد.

روز جمعه

از صبح پیامک از پلیس و... دریافت کردیم که به علت اتفاقات دیشب و... مادر و پدرها مراقب فرزندان خودشون باشن، اشد برخورد وجود داره و...

نت‌ها قطع بود حتی پوزهای بانکی کار نمی‌کرد تا ظهر که سیستم بانکی درست شد چند دقیقه نت داخلی وصل شد رویکا و بله اپدیت شدن ولی کمتر از یکساعت بعد پیامرسان‌های داخلی عم‌کاملاً قطع شد.

شب جمعه جمعیت خیلی کمتر جمع شد، خیلی کمتر.

و حتی از همسایه‌ها، همون‌هایی که شب قبل بیرون رفته بودن هم، هیچ‌کس بیرون نبود.

ولی تقریباً همون جمعیت ۶۰-۷۰ نفره جلوی خونه‌ی ما تجمع کرده بودن که گاز اشک‌آور زدن و هم‌زمان با باز شدن درِ پارکینگ ما شده بود؛ پس همه وارد پارکینگ ما شدن.

بین جمعیت کسی زخمی و... نشده بود و فقط چشم‌هاشون رو با آب شستن.

و صدای تیر هوایی هم چندتایی شنیده شد.

جمعیتی که من با چشم دیدم، یه خانم عصا به دست بود که با نوه‌هاش اومده بود؛ دوتا بچه‌ی کوچیک.

و بقیه‌ی جمعیت رنج سنی ۱۵ تا نهایتاً ۲۵ سال داشتن. و مجدداً هرچه تابلو از شب قبل باقی مونده بود سطل زیاله‌ها و... آتیش زدن و سر چهار رو بستن و...
روز شنبه:

انگار ساعت فراخوان تغییر کرده بود به ساعت ۶ که خب اکثراً ۶:۳۰ این طرف‌ها اومدن. جمعیت از قبل خیلی کمتر بود، شعارها از سمت چندتا خونه و پنجره میومد ولی نیروهای نظامی با پوشش کامل اومده بودن؛ یه نورافکن به همراهشون بود و تک‌تک پشت‌بوم‌ها و به‌خصوص خونه‌های نیمه‌کاره رو چک می‌کردن.

یه تفنگ لیزری هم بود که خونه‌هایی که شعار می‌دادن یا کسی پشت پنجره‌شون بود چک می‌شدن.

بعد یه جورایی علامت می‌دادن که اگر روی پشت‌بومید یا پشت پنجره‌اید، برید تو یا در دیدرس نباشید

صدای تیر هوایی و ... بیشتر شنیده می‌شد.

یکشنبه: شبیه شنبه شب بود.

شب و روزهای بعدی هم عملاً نه هیچ شعاری بود، نه تظاهراتی.

در تمام این روزها هم خب ما هر روز سرکار بودیم و عملاً هیچ جایی تعطیل نشد.

خیابون ما تخریب در همون آتیش زدن سطل زیاله و کندن اسم و شعار نویسی روی در مسجد و دیوارهای خالی این‌جور چیزها بود و

البته شب جمعه از نصفه‌شب قطعی برق داشتیم تا ۹ صبح که نمی‌دونم آیا پست برق دچار مشکل شده بود یا نه، ولی بانک‌های نزدیک خونه سالم بودن.

البته بلافاصله با منتشر شدن عکس‌های بقیه‌ی بانک‌ها، همه‌شون الان صفحات آهنی بزرگ جلوی پنجره‌ها و درهاشون قرار دادن.

نکته‌ای که من دیدم این بود که بعضی‌ها کنار جمعیت بودن ولی داخل جمعیت نبودن زیر درختی چیزی می‌ایستادن بعد شعارها رو یا یه سری حرکت‌ها رو اونا استارت می‌زدن بعد میرفتن کنار.

5. مرد/ کرمان

از مشاهده می‌خواهید بدونید یه مشت وحشی وسط مردم بودند تابلو‌ها شکستند علام راهنمایی را نابود کردند ماشین‌های ملت و آمبولانس آتش زدند هر کثافتی که بودند شعله خشونت را شعله‌ور کردند شیشه‌های خونه ما رو هم شکستند

6. زن/ تهران

سلام من سمت هروی هستم شب اول از پنجره جمعیت زیادی دیدیم که شعار می‌دادند ولی خبری از نیروهای امنیتی نبود به زحمت اجازه ندادم بچه‌ها بیرون برن و جمعه باهاشون رفتم بیرون تا نزدیک میدون هروی رفتیم بازهم خبر خاصی از نیروی امنیتی ندیدم. اگر هم بود خود میدون بود ساعت ۸:۳۰ رفتیم و ۹:۳۰ برگشتیم شنبه شب فقط پسر رفت که این دفعه مامورها بودن و شلیک ساچمه و گاز اشک آور بود و موفق شد برگرده و شب چهارم این مامورها بودن که با صدای مداحی ماشین‌هاشون از خیابون رد میشدند

7. زن / تهران

ما در منطقه‌ای از جنوب تهران (نازی آباد) زندگی می‌کنیم، شب اول بسیار صدای شعار در یکی دو ساعت اول می‌ومد و تیراندازی و حتی تا سرکوچه رفتیم که برای تظاهرات برم همه میدویدن میگفتن برگردید خونتون خانم. فرداش رفتم برای کار بانکی دیدم همه عابربانکها بجز دو سه‌تاشون کامل خراب شده، بانک کشاورزی رو نیمه‌آتش زده بودن، بانک شهر با خاک یکسان شده بود. روز دوم صدای شعاری جز چند نفر در حد مرگ بر خامنه‌ای و جاوید شاه نمی‌اومد که این صداها از پنجره‌ها به گوش میرسید نه کف خیابون. روزهای بعد اروم و اصلاً خبری نبود از ۶

بعد از ظهر سر خیابون رو می بستند. این دو هفته شهر خیلی عادی بود سمت میرزای شیرازی و مطهری و عباس اباد و قائم مقام فراهانی! یه سکوتی هست اما خبری از خرابی نبود.

8. مرد/ شهری در استان یزد

شب پنج شنبه تو مغازه نشسته بودم که رییس اداره صنعت و معدن شهرمون [...] اومد تو مغازه و گفت قبل از ساعت هشت مغازه رو ببند گفتم چرا گفت از مرکز گفتن شلوغ میشه ممکنه مغازتون آسیب ببینه البته فقط به من نگفتن به همه مغازه های منطقه ما که میشه مرکز شهر اینو گفته بودن ...

تقریباً حدودای هشت ریع در حالی که شوخی گرفته بودم ماجرا رو با توجه به اینکه شهر ما بشدت محافظه کارن تو مغازه بودم متوجه سر و صدا شدم رفتم بیرون و خوب یه جمعیت عظیمی رو دیدم که داشتن از خیابون پایین میومدن

جالبه تقریباً همه جور قشری هم بود از بی حجاب تا چادری ساکنان بومی و البته تعداد زیادی از مهاجرهای غیر بومی حتی مهاجرهای افغانی رو هم دیدم مسئله جالبش هم این بود که شعارشون عموماً سلطنت طلبانه بود

مثل جاوید شاه و این آخرین نبرده پهلوی بر میگردد حتی یک نفر پرچم شیر و خورشید دستش بود البته همین آقا رو بعد درگیرها بعنوان لیدر گرفتن ...

تا حدودای ساعت ده جمعیت تو خیابون بودن و شعار میدادن و خبری از سپاه و بسیج نبود فقط نیروی انتظامی بود و کاری هم به مردم نداشتن فقط نظارت میکردن

حدودای ده جمعیت خیلی زیاد شد واسه شهر پنجاه هزار نفری شاید پنج هزار نفر بیرون بودن و البته جمعیت زیاد دیگه ای هم بودن که از روی فضولی و تماشا کردن اومده بودن از اینجا اعتماد بنفس جمعیت زیاد شد و شروع کرد به حرکت بسمت فلکه شهرداری که خیابون منتهی بهش پر اداره های دولتی

هیچی مردم شروع کردن آسیب زدن به شهرداری بزر آتیش زدن تابلو کندن و سنگ زدن تو شیشه و اینجور کارا و البته کنار شهرداری اداره مخابرات کنارش فرمانداری و اصل ماجرا وقتی اتفاق افتاد که رفتن سراغ پایگاه بسیج و کلانتری

خوب طبق معمول همه خویشندان الا بسیجی‌ها کلانتری درش رو بست و فقط از داخلش به سمت مردم گاز اشک آور میزدن ولی بسیجی‌ها شروع کردن به تیر اندازی اونم تیر جنگی هیچی جلوی پایگاه بسیج پنج نفر کشته شدن که دوسه تاشون رو من میشناسم

یکیشون پسر نوجوانی که مشتری مغازم بود اینو چند روز بعد که برادرش اومد ازم لباس سیاه خرید فهمیدم برادرش می‌گفت وقتی تیر اندازی شروع شد رفتن اون ور خیابون و خوب فاصله پایگاه بسیج تا جایی که اونا رفتن شصت هفتاد متره و البته می‌گفت قاتل برادرش رو شناختن یه بسیجی 17/16 ساله

یکی دیگه از کشته شده ها یه سید آروم و خوشروی ساده دل بود حدودا پنجاه ساله که دوتا دختر کوچکی داره رفته بود به گرونی اعتراض کنه تیر زده بودن به پهلوش روز بعد تو بیمارستان یزد مرد

جمعه شبم مردم اومده بودن تو خیابون عصبانی تر و جدی تر از اون ورم فقط نیروی انتظامی نبود بسیجا و سپاهی‌ها بودن مردم ایندفعه هر جایی که تونستن رو به آتیش کشیدن

چهارتا بانک شهرداری فرمانداری مخابرات کلانتری حوزه علمیه زنان و البته اون شب تا جایی که من می‌دونم کسی کشته نشد

از شب بعد نیروهای مسلح با لباس خاکی و پلنگی همه صورتها بسه و همگی با کلاش سر همه خیابونا و میدونها در تعداد زیاد حضور داشتن و البته از صبح هم وانت‌های نظامی با بلندگو دور شهر میچرخیدن و هشدار میدادن از ساعت شش بعد از از خونه بیرون نیاید از اون شب کلی هم مردم رو بازداشت کردن...

در ضمن تا یادم نرفته یکی دیگه از کشته شده ها یه مهاجر بلوچ بود از بدشانی پنجشنبه شب سر خیابون جلو بسیج منتظر مینی بوس کارخونه وایساده بوده که میوفته تو جمعیت و یه تیر به سرش میخوره و در جا میمیره

9. مرد/ مازندان

من از مازندان هستم

شهری که من زندگی میکنم کوچیکه و اکثر مردمش در قدیم به چپ تمایل داشتن.

۱۸-۱۹ رفتیم بیروم همه شعار پهلوی میدادن کاملا مشخص بود که قراره درگیر بشن
به چشم دیدم که چن نفر تیزی داشتن و یکیشون تلاش میکرد ماشین های عبوری رو مجبور به
شعار دادن کنه

من اینارو دیدم نظرم عوض شد و با همسرم برگشتیم خونه ولی توی مسیر دیدم
چنتا بانک و دفتر بیمه این چیزا آتیش گرفته

اینجا مردم همدیگرو میشناسن برای همین مراسم ختم قربانیا خیلی شلوغ بود
اکثر آدمایی که تو خیابون بودن نوجوان بودند

ولی اونایی که لیدر بودن بچه خونگی نبودن 😊

لات بودن. بعضیهاشون

حتی شک دارم همشهری بودند

۲-۳ شب بعد رفتیم بیرون ببینیم چه خبره که راهو بسته بودن

مامورا حرف نمیزدن حتی از فاصله نزدیک که فکر کردم اونا هم اهل اینجا نیستن

تا اینکه بالاخره یکی از گاردیا عصبی شد اومد جلو با زبون مارندرائی گفت نمیتونی رد بشی برو
خونه

گفتم میخوام برم داروخونه

آدرس یه داروخونه داد که گفت ممکنه باز باشه ولی خارج از شهر بود

10. مرد / مشهد

شروع داستان چهارشنبه بود که سمت طبرسی و پنجتن تقریبا به طور بی سابقه ای جمعیت
اومده بود

اما نه به اندازه پنجشنبه!!

من ساعت 9 پنجشنبه رسیدم به طبرسی جنوبی این مشاهدات بود

نیروهای بسیج و تعداد زیاد مردم

درگیری شدید و بسیج تقریبا وادار به عقب نشینی شده بود

متاسفانه خشم و خشونت طرف مردم زیاد دیده می شد و افرادی در سنین مختلف سمت فروشگاه ها و بانک ها آتش پرت میکردن و بسیجی ها رو خیلی بد میزدن. باتوجه به جمعیت زیاد بخت یار بسیجی ها نبود ولی اگر دستشون می رسید اونا هم خشونت به خرج میدادن
ظاهرا بسیجی ها اونچنان مجهز نبودن و نهایتا به ساچمه زن اکتفا شده بود
پنجشنبه...

متاسفانه صحنه های خشن بدی رو شاهد بودم

ساعتت های 10 و خورده ای کمی فاصله گرفتم

ساعت 11 ونیم شب کمی صدای تیر اومد خیلی کوتاه. برگشتم به صحنه و تقریبا خبری نبود

تمام نرده های بی آرتی از جا درآمده بود و نتیجه شب اول وحشتناک بود

روز بعد مردم از ساعت 16 با نرده های بی آرتی، پشت کرکره های مغازه ها حفاظ درست کردن و رفتن خونه

لوازم فروشی های چوبی خالی کردن

چون چندتا مغازه معمولی با خاک یکسان شد

ماشین های پراید و تیپای سوخته هم دیده شد

شب دوم برام واضح بود صحنه جنگی خواهد شد و کمی موندم

همراه یک نفر در جمعیت کلت دیدم

دیگه برگشتم، ترسیدم واقعا

صدای وحشتناک تیر میومد اون شب

اینا مشاهدات من

11. زن

من شب هجدهم بیمارستان بودم بخش خصوصی، طبقه پنجم بیمارستان بود

از اخرای شب مشخص بود که زیاد زخمی آوردن چون مرتب پرستارها پیچ می شدند در رفت و آمد بودن یا از تعداد اتاق خالی سوال میشد اوضاع خوب نبود منم نرفتم پایین ببینم چه خبره چون هم مریض داشتیم اونجا نباید تنهاس میذاشتم و هم دلشو نداشتم برم از نزدیک ببینم همون شب که پرسیدم از کادر درمان گفتن ۵ نفر همینجا کشته شدن و نزدیک ۴۰ نفر هم کشته مربوط به بیمارستان مرکز شهر بوده

فرداش باز سوال کردم گفتن تمام بخشها پر شده از زخمی ها اما کشته ها همون چهار پنج نفر بود هیچکدوم کامل توضیح نمیداد اعتماد نمیکردن

از حرفاشون با خودشون در مورد شب قبل شنیدم که چاقو خورده بودن بعضیا ،، گردن یکی بریده شده بود، از اطلاعات سپاه نیرو اومده

ساعت ۹ صبح داشتن خیابونارو میشستن سنگ بود اجر لنگه کفش و چیزایی که سوخته بود از شب قبل

همه جا اروم بود عابر پیاده ای نبود و فقط مرکز شهر چند ماشین نیروهای انتظامی ایستاده بودن نزدیک خونه هم یک ماشین داغون شده بود.

12. زن / تهران

همسرم، شب، تهران، سمت پونک و میدان صادقیه:

در مسیر اتوبان چند نفر با ماسک راه رو کاملا با سطل زباله آتش زده بسته بودند و اجازه عبور نمی دادند.

جمعیت پیاده مدام زیاد می شد مردم از خونه ها بیرون میامدن، به هم نگاه میکردن و میگفتن الان کجا بریم و چیکار کنیم. متاسفانه کودک هم با خود میاوردن که به نظرم نشون دهنده اینه که تظاهرات اولی بودند.

پنجشنبه به بسیج (دست کم اون منطقه) سلاح ندادند و فقط اشک آور

... مردم نیروها رو در اونجا دوره کردند و هر دو طرف به هم فقط دندان نشان دادند

گاز اشک آور زدند و مردم هم سنگ و آجر پرت کردند.

شعارهای پهلوی چیان رو خیلی‌ها تکرار نمیکردن ولی کم‌کم حالا یا به خاطر هیجان فضا یا نفرت از طرف مقابل یا هر علت دیگه‌ای کم‌کم همراه شدند.

13. قم

من ساکن قم هستم، خودم توی تجمعات نرفتم.

اما به دلیل موقعیت خونه که کنار خیابونه دیدم، یک جمعیت حداکثر هزار نفری (تقرباً شمردم این جمعیت رو)، اغلب با صورت پوشیده و تقریباً همه مرد (شاید ده تا زن هم نمیشدند) اومدند رد شدند و من از پشت بام و البته با ترس داشتم می‌دیدم

شماره پلاک کوچه‌ها، علائم راهنمایی و نشانه ایستگاه اتوبوس، دکه‌های آب شیرین شهری، همه رو کردند.

فردا که بیرون رفتیم اینا رو دیدم و از همون پشت بوم هم می‌دیدم که دارند میکنند.

خراب کردن عابربانک و دربانک تجارت توی خیابون ما و تا شکستن سطل اشغال‌های دم در مغازه‌ها که شب بیرون مونده بود.

یه دوست دیگه ام می‌گفت در قسمت دیگه شهر، تعدادی قمه به دست رو از پنجره دیدند.

از یه دوست دیگه هم شنیدم که ساکن همین شهرماست می‌گفت ما رفتیم چون گفته بودند برای اعتراض به وضعیت اقتصادی با خانواده بیایید و تازه بعد متوجه شدیم که انگار فراخوان پهلوی هم بوده و نمی‌دونستیم.

اما دو تا از اقوام مون هم توی این درگیری‌ها کشته شدند. پسر دخترعموی مادرم سرگرد[...], یه جمعیتی با چاقو دوره‌اش کردند و کشتندش. با مادرش صحبت میکردم گفت بدون سلاح بوده و با هشت ضربه چاقو کشته شد.

اون یکی هم پسر داییم هست. ساکن قرچک ورامین. پسر ۲۴ ساله‌ای که می‌ره تخم مرغ بخره و دیگه برنمی‌گرده. یک هفته بعد جسدش رو پیدا میکنند توی پزشکی قانونی، این طفلک هم با ضربه‌های چاقو و یک تیر که از پشت سر خورده بوده، کشته شده.

14. زن

در این اعتراضات ، روز ۱۸ دی، همراه با دخترم ناخواسته وسط میدان جنگ ، وقتی از در مطب دکتر همراه با چند هموطن دیگه بیرون اومدیم، وارد شدیم....

اصلا یادم نبود که فراخوان دادن وگرنه هرگز از خونه بیرون نمیرفتیم..

فکر نمی کردیم آنقدر اوضاع عجیب باشه یک دفعه شلیک های پراکنده شروع شد از طرف معترضین، چند تا از مامورین امنیت که نزدیک ما بودن دویدن جلوی ما دستاشونو به هم دادن تا سنگر بسازن واسه ما و چند تا هم رفتن جلوتر اونا مسلح بودن تا بتونن از ما دفاع کنند...بعد به ما گفتن سرتونو بیارید پایین و فقط بدوید....

این هم بگم همسر من کارگاه تولیدی داره هم خودم شاهد بودم هر شب ساعت ۵ و ۶ مامورین میومدن از ما محترمانه و حتی با خواهش درخواست میکردن تا ۶ تعطیل کنیم تا هم کارگرا تو درگیری ها ناخواسته گیر نیافتن هم یه وقت آتش نزنند کارگاه رو....

15. گناباد

تو خراسان شب چهارشنبه حوزه علمیه گناباد آتش زدند و شب جمعه حوزه قائنات رو...

16. ارومیه

توی ارومیه دو تا پسر نوجوانی رو دیدم با لباس شخصی و قد و قواره نابالغ (یکیشون چهره اش دیده میشد و اون یکی یه دستمال به صورتش بسته بود. اون که دیده میشد یه پسر خیلی جوون بود که ریشاش کامل درنیومده بود و شاید به زحمت ۲۰ سالش میشد) که داشتن تو پیاده رو راه میرفتن و دست دوستش که صورتشو با دستمال بسته بود، یه اسلحه بود.

نزدیک نیروی انتظامی بودن و نیروی انتظامی کاری باهاشون نداشت (در نتیجه از معترضین یا تروریست و ... نبودن)

حالا موضوع اینه که چقدر این موضوع میتونه ایجاد رعب و وحشت بکنه در سطح شهر و اینکه آیا اون آدمی که دستش اسلحه هست صلاحیت استفاده از اون رو داره یا به هرکی که دلش بخواد در قالب «دفاع از امنیت» میتونه شلیک کنه؟

17. مرد / تهران

سلام. منطقه ای که ما تهران ساکن بودیم سنوات قبل هیچوقت شلوغ نمیشد. این دفعه شلوغ بود و جمعیت زیادی اومده بود. در شب اول (پنجشنبه شب) جمعیت ساعت ۸ جمع شد و شعارهای بلند میدادن. جمعیت به نوبه بالایی بود. ولی اعتراضات در حد شعار بود و چیزی آتش زدن و تخریبی نبود. مردم هم مردم عادی بودن. حدود ساعت ۹ خود جمعیت بدون مداخله یگان ویژه (منطقه ما یگان ویژه مستقر بود) جمعیت متفرق شد و رفت و صدای انفجار یا شلیک شنیده نشد.

برای شب دوم داستان متفاوت بود. جمعیت جمع شد اما راس ساعت ۸ گویا دستور داشتن که نذارن تجمع شکل بگیره. راس ساعت ۸ شد اشک آور زدن و صوتی. پرتاب ها در حدود ۱۵ تا ۲۰ تا بود. یه سری هم با لانچر زدن که ۸ تا صوتی بود. اما صدای شلیک شنیده نشد. جمعیت متفرق شد توی کوچه های اطرافمان. سر کوچه ها رو یگان ویژه بستن تا مردم دیگه توی خیابون اصلی نیان و جمع نشن اما توی کوچه ها کاری به مردم نداشتن و مردم شعار میدادن. شب دوم هم تخریبی مردم نداشتن و گویا کسی هم آسیبی ندید چون مردم فرار که میکردن حس وحشت نداشتن و بیشتر هیجان زده بودن و دنبال راهی بودن که دوباره برگردن تو خیابون و کلا موش و گربه بازی بود. در کل شب شنبه جمعیت ساعت ۹ تا ۳۰/۹ متفرق شد.

شب سوم که باز تعداد کمتر از ۱۰ عدد صوتی و اشک آور زدن و جمعیت اجازه جمع شدن نداشت. شبای بعدم فقط شعار از منازل بود و مردم دوئل شعار داشتن

18. مرد / تهران

این همه اتفاق و فضای غم آلود... فیلم و عکس و پیامدهای وحشتناک که دیدیم، قسمت عجیب برای من این بود که یکسری جاها از جمله نزدیک محل سکونت ما در تهران مطلقا خبری نبود حتی همون روزهای ۱۸ و ۱۹ دی بجز شنیده شدن تک و توک شعارهای پراکنده. ولی جاهای دیگه یک دفعه چنان مرکز شلوغی و تجمعی بود که انگار وارد کلا یک شهر یا حتی کشور دیگه شدی!

این حد از تمایز توی بعضی محله‌ها خیلی غریب بود.

19. اصفهان

ما منطقه ملک شهر اصفهان ساکنیم روزای اول اعتصاب بازار از همکاران می شنیدم که مثلاً فلان شهر همه کسبه اعتصاب کردن ولی باورم نمی شد چون ظاهراً جایی خبری نبود یا حداقل جاهایی که من رفت و آمد داشتم همه چیز عادی بود. روز چهارشنبه منتظر اتوبوس بودم که یه خانمی اومد گفت اگر منتظر اتوبوسین نیاید ما رو قبل از میدون پیاده کرد و گفت من به هیچ عنوان داخل ملک شهر نمی رم چون درگیریه، من اسنپ گرفتم اسنپ از یه مسیر دیگه رفت من مطمئن شدم که اینم یه چیزی می دونه واسه همین از اون راه نرفته ازش پرسیدم گفت نه من که بخاطر نزدیک تر بودنش از یه مسیر دیگه رفتم ولی پسر تو خیابون مفتحه می گه صبح ریختن باقمه و قداره شیشه مغازه‌ها رو آوردن پایین و اجازه نمی دن کسی باز کنه و ظاهراً واسه امشب فراخوان تجمع داخل ملک شهر دادن. باز ولی اون روزم خبر خاصی نبود. روز بعدش ولی از همون مسیر همیشگی که اومدم اولاً که ایستگاه اتوبوس کلا نبود یعنی اون سازه کامل از جا کنده شده بود تمام بنرها و تابلوها سوزونده شده بود و خیلی جاها جای باروت دود بود و اصلاً ملک شهر که خیلی همیشه خیابوناش تمیزه اون روز خیلی بدمنظره بود، خانه اصفهانم همین طور ولی اونجا دیوار نوشته خیلی داشت. توی محله خودمونم شب جمعه آخرای شب دقیقاً پشت خونه ما صدای درگیری اومد که بعد گفتن مثل این که یکی از افرادی که داخل اعتراضات بوده خودش اینجا بوده و تا دم خونه اومدن دنبالش و آخرم گرفتنش ظاهراً ولی دیگه نفهمیدم چیکار کرده بوده و چند و چونش چی بوده

20. مرد / اهواز

اهواز تا روز پنجشنبه هیچ خبری نبود، روز پنجشنبه ساعت حدود ۹ شب که برمیگشتم خانه توی خیابان زند دیدم یک تعدادی جوون سطل آشغالها رو کشیده بودند وسط خیابان و آتش زده بودند و با علایم راهنمایی و رانندگی راه بندان درست کرده بودند، توی همون خیابان زند یک مرکز فرماندهی نیروی انتظامی هم هست که درکمال تعجب متوجه شدم حتی توی اتاقتک نگهبانی دم درش هم هیچ کس نبود و یک جوانی داشت سعی می کرد تابلوی راهنمایی و رانندگی که

دستش بود رو از بالای در مرکز بندازه داخل ، نزدیک خانه هم که رسیدم دیدم شلوغه و یک آتش بزرگ راه انداخته بودند احتمالا باز هم سطل اشغال چون فرداش اثری ازش روی زمین ندیدم، مردم به ندرت حتی شعار میدادند فقط دست می‌زند و ماشین‌ها بوق می‌زدند. ولی باز هم هیچ پلیسی ندیدم... یکی دو شب بعد صدای تیراندازی از دور می‌آمد که البته در اهواز چیز خیلی بعیدی نیست.

21. مرد/ تهران

من تهران مرکز شهرم

خیابان جمالزاده، میدان جمهوری و سلسبیل و اسکندری از محل‌های عبورم هست شب اول ابدادرگیر شدن نیروی نظامی را ندیدم، صرفا حضور داشتند و اون هم با تمرکز بر دسترسی‌های منطقه حفاظت شده و البته بیشتر شعارها از پنجره‌ها بود شب دوم از حدود ۲۰ تا ۲۲ تجمعاتی شکل گرفت شعارها داده شد، درصدی از شعارها شامل فحاشی رکیک بود، نیروهای نظامی و لباس شخصی حضور داشتند، لباس شخصی‌ها قابل تفکیک به وابسته/غیروابسته به ج.ا. نبودند

گاز اشک‌آور چند مورد شلیک شد و حدود حداکثر ۲۰ صدای شلیک گلوله شنیده شد، در قسمتی از محله سلسبیل شمالی کسانی که به نظر از معترضین بودند بی دلیل باکتهای زیاله را وارونه کردند

شب سوم صرفا از ساعت ۱۹ تا ۳۰:۲۰ شعارهای پشت‌بامی شنیدم، و البته در حالی که کوچه ما خبری نبود جوانی بیست و چند ساله حدود ساعت ۲۲ روی زیاله‌ها بنزین ریخت و رفت در کل مسیر من (حدود ۳۰ دقیقه پیاده‌روی بین محل کار و منزل) ۴ اعلامیه فوت شده دیدم که احتمالا هر ۴ مرتبط با کشته‌شدگان این وقایع هستند در مقام مقایسه به عنوان شاهد برخورد نیروهای نظامی در سال ۸۸ (تهران در همین محل) را به شدت خشن‌تر از اتفاقات اخیر مشاهده کرده‌ام

مرد/ تهران

تهران، سمت سئول و شیخ بهایی فقط ۵شنبه شب یه لاستیک آتیش زده شد و کمی صدای شعار میومد و کمتر از ۱ ساعت قائله جمع شد. به دلیل اداری بودن اکثر ساختمان ها تو اون محل خیلی رفت و آمدی وجود نداشت.

جمعه حدود ظهر سمت سعادت آباد رو گشتیم که فهمیدیم مسجد ها و کانکس های پلیس و آتیش زدن ولی همون شب سمت سعادت آباد زیاد خبری نبود

22. زن/ تهران

از آشنایان ما، در محله اکباتان بودن که تظاهرات کرده بودند. یک خانم ۶۰ ساله . وقتی نیروها حمله میکنن و جمعیت فرار میکنه، ایشون از جمعیت جا میمونه. ایشون رو روی زمین میکشند و حسابی زیر مشت و لگد میگیرند و فحش های خیلی رکیک بهشون میدن ، و بعد هم به دستور فرماندهشون که گفته میخوام زنده تحویلش بدم ولش میکنن. فرمانده هه هم ره اشون میکنند. ولی آسیب جدی نخوردن.

از آشنایان دیگه مون یه خانمی هست که خانواده شون میگن رفته بودن از داروخانه خرید کنند که سر راه تیر میخورن و کشته میشن. در جنت آباد . بهشون گفتن شهید حساب میکنیم ولی حق نداشتند مراسم بگیرند.

23. مرد/ تهران

پنجشنبه شب ساعت ۱۰ بطرف اولین تجمع رفتیم . صرفا از روی کنجکاوی یک چهار راه نزدیک منزل ما پر از آدم بود . فکر می کنم ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر بودند . یک جوان قد بلند جلوی ماشین ها را گرفت و راه بندان ایجاد کرد اغلب ماسک بر صورت داشتند تا بالای بینی اما برخی که تعداد کمتری بودند ماسکشون حرفه ای سیاه رنگ و تقریبا یک شکل بود .

آتش روشن کرده بودند و چراغهای راهنمایی رانندگی موجود در چهار راه را کاملا شکسته و از بین برده بودند

دیدم یک موتور اومد با اون جوانی قد بلند که راه را بند آورده بود حرفی زد و رفت .

ترسیدم بین جمعیت بروم . زدم در کوچه های فرعی و دیدم ۳ موتور دو نفره از روبروی هم آمدند و به هم رسیدند و چیزی باهم گفتند یعنی معلوم بود همدیگر را می شناختند متوجه شدم دست یکی از موتور ها یک میلگرد حدود ۲ متر است و به طرف چهارراه که محل تجمع بود رفت .

من یک آشنای نیرو انتظامی دارم . همین داستان را برایش تعریف کردم . مشخصا رنگ از صورتش پرید و سفید شد و گفت چرا رفتی . گفتم از فضولی رفتم ببینم چه خبره

گفت همون شب ۳ خیابان اونطرف تر ۳ مامور نیروی انتظامی را سوزاندند و شهید شدند .

بعد که چندین نیرو شهید شدند حکم تیر دادند و در همون موقع تیراندازی شروع شد .

خدا رحمت کرد که تیری بهت نخورد .

و در آخر گفت هیچوقت چنین جاهایی نرو . هر دو طرف سلاح دارند و کشته سازی هم کم

نیست .

فکر نکن کنار دیوار راه بری و کاری نداشته باشی مورد اصابت قرار نمیگیری

24. مرد

دوستی ۱۲ شب ۵ شنبه اعتراضات، پس از مهمانانی، فاصله دو کوچه اقوام تا خانه را ۴ نفره پیاده رفتن. خانم و اقا و پسر و دخترشان.

چند موتور سوار با کلاه کاسکت و اسلحه و لباس نظامی می رسن بدون صحبت، به سه نفر ساچمه میزنن و به پسر خانواده تیر جنگی شلیک میکنن و میرن. پسر بعد از رسیدن به بیمارستان فوت کرد.

هنوز نمیدونن نیروهای نظامی بودن یا افراد دیگر.

25. زن / تهران

شرق تهران

ساعت فراخوان خیلی از کنار دیدم مردم او مدن بیرون. خیلی زود صدای تیراندازی می‌اومد و صدای دیوار صوتی شکن (اسمش رو نمی‌دونم) می‌اومد.

از پنجره می‌دیدم مردم فرار می‌کردن عقب (سرکوجه مون) و دیدم چندباری سرکوجه که مردم فرار کرده بودن که به سمت اونا تیراندازی کردند ولی اصلاً مستقیم نبود. مردم شعار می‌دادند بی‌شرف بی‌شرف. بعد مردم سنگ برمی‌داشتند به سمت نیروهای سرکوبگر می‌انداختند و جلو می‌رفتند. چندبار تکرار شد این رفتارها جلوم. گاز اشک آور هم ظاهراً زدن چون اومده بودن عقب و خب می‌گفت اشک آور زدن و چشاش قرمز بود.

چند متر اونورتر یه آتیش گنده بود (نمیدونم کجا رو آتیش زده بودن) و تا ۱ نصف شب ادامه داشت آتیش. صدای تیراندازی هم.

فرداش کمتر بود ولی همین وضع بود. پس فرداش آروم بود ولی تک تک صدای تیر می‌اومد

26. مرد / تربت جام

در تربت جام

که برادرم شاهد بودن

خیلی روز دوم کشتار داده

و مردم در نماز جمعه

امام جمعه اهل سنت حاجی قاضی را با آجر و چوب نوازش دادن

27. قزوین

۲۵ دسامبر مامان من به رحمت خدا رفت و من رفتم ایران. برنامه داشتم دو ماه بمونم و دورکاری کنم. خونه ما توی یکی از محله های اصلی شهر قزوین هست که شلوغی معمولاً اونجا اتفاق میوفته. از چهار پنج روز قبل خیابان ها شلوغ بود و مردم شعار میدادن و خیابان خیام پر مامور

بود و دسته ۲۰-۳۰ تایی لباس شخصی ها با موتور تو خیابان و پیاده رو گاز میدادن که وحشت درست کنن.

دو روز قبلش بازار بسته شد، توی باشگاه بچه ها میگفتن که رفتن پیاده توی مسیر های اصلی و شعار بازاری با غیرت حمایت دادن و از کسبه شنیدم که اونایی که نمیستن تهدید میشدن که مغازه ت آتیش میگیره

روز ۵ شنبه من ساعت ۴ عصر دروادم بیرون که وسایل بخرم چون میدونستم اینترنت قطع میشه و باید برگردم. ظاهر آدم های توی محله ما با همیشه فرق داشت و خیلی تیپ های خشن و عجیب غریب دیدم.

ساعت ۸ ما مهمون دعوت بودیم و من رفتم بیرون کل محله ما گاز اشکاور شدید زده بودن که تا سوار ماشین بشم تنگی نفس گرفتم

بعد که دروادم بیرون مثل جنگ خیابانی بود مامور ها با حفاظ و ایستاده بودن و مردم هر چی دستشون میرسید پرت میکردن. یه دونه تابلو تو مسیر نمونده بود

رسیدم جایی که مهمون دعوت بودیم (خیابان نوروزیان) که قاعدتا فکر نمیکردم اونجا ها شلوغ باشه

اما قیامت بود، هوادارهای شاهزاده بیشتر تو ماشین بودن و بوق میزدن و جاویدشاه میگفتن اما یه سری داشتن هر چیزی سر راه بود رو میکنند از تابلو و جدول گرفته تا عابربانک

خونه اونا که رسیدیم صدای تیراندازی شروع شد و بیشتر ضد هوایی تا ساعت ۱۱ شب دوستم که آشنانشانی کار میکنه قبل قطع تلفن گفت استانداری، خونه امام جمعه، پمپ بنزین و یک ماشین آشنانشانی رو آتیش زدن و کلی بسیجی با چاقو زدن و بیمارستان ها پر شده من شب راه افتادم رفتم با اتوبوس تبریز که برم وان ترکیه که گویا تبریز آروم بود البته من تو شه. نرفتم خوی هم خبری نبود

فقط یه چیز خیلی دردناک اتفاق افتاده بود. اون خانمی که برای کمک به مامان من میومد خونمون، پسرش توی نیرو انتظامی بود. شنیدم اینا داخل یه کیوسک نزدیک پارک الغدیر قزوين بودن اونم بدون اسلحه که به کیوسکشون حمله میکنن و همه رو با چاقو میزنن که یکی از

همکاراش کشته میشه و خودش داشته فرار میکرده از پشت چاقو میخوره و هنوزم توی بیمارستانه

28. مرد/مشهد

راجع به آنچه دیدم بگم

پنجشنبه ۱۸ دیماه

... از بلوار دندانپزشکان ساعت ۷ و نیم راه افتادم به سمت احمدآباد (محل سکونت)

قبل از پل صیاد ترافیک بود و حضور مردم

پیر و جوان ، چادری و بی چادر

از قرار قشری انسان دیدم .

همه یکصدا فریاد اعتراض داشتن...

تصور کنین از صیاد شیرازی تا طبرسی

... تا حدود ۱۱ تو وکیل آباد بودیم .

بالاخره با کندن چندتا از بلوکه های جدول یه رمپ کوچک به سمت بلوار حافظ درست کردیم و

ماشین ها رو فرستادیم به سمت فرعی های حافظ و غیره

اگر میخواستیم وکیل آباد بمونیم شاید تا صبح طول می کشید و از طرفی دوست داشتم برم

سمت سه راه راهنمایی ببینم چه خبره

...

از بلوار حافظ و بعد صارمی گذشتم

دودی بود تو هوا

و درخت های وسط بلوار صارمی و خیلی از چیزهای دیگه در حال سوختن بود و از طرفی جوان

های سرشار از انرژی و خشم

تابلو های خیابان ها رو کنده بودن و با خودشون حمل میکردن

حتی یک مامور ندیدم .

خلاصه بگم

از میدان جنگ رفتم به سمت میدان تلویزیون

همه چیز تیره و تار بود .

دود بود و گاز اشک آور

فکر کنین توی ماشین گردنم و صورتم شروع کرد به سوختن از شدت گاز اشک آور

(دقیقا ۱۴۰۱ تداعی شد .) ...

29. مرد / دزفول [با عکسهای متعدد اختصاصی به همراه متن]

در دزفول در تقاطع بازار اصلی شهر یک بانک ملی را آتش زده بودند

طبقه بالای آن هم آسیب شدید بود

به بیشتر خودپردازهای محدوده بازار آسیب جدی وارد شده بود

از در دیوار محوطه داخلی کلانتری مشخص است حداقل حیاط کلانتری مورد هجوم و آتشسوزی

قرار گرفته است

در همان محدوده ابتدایی بازار کیوسک نظارت تاکسیرانی کامل سوخته بود

بنرهای تابلوهای تبلیغاتی زیرگذر کامل سوخته بود

یک ماشین و یک موتورسیکلت در داخل کلانتری سوخته بودند.

کیوسک خودپردازهای بانکی (احتمالا بانک شهر) در ابتدای خیابان منتهی به بازار کامل سوخته

بود

اینها مشاهدات خودم در روز سه شنبه ۲۳ دی ماه از محدوده بازار شهر دزفول

خیابان شریعتی تقاطع «چهارراه سیمتری دزفول» محله پیر نظر بود.

البته در همان نزدیکی یک امام زاده به نام سبزقبا را هم کامل آتش زده بودند اما به دلیل جو

سنگین امنیتی آنجا نرفتم

کل محدوده ای که من طی کردم حدود ۳۰۰ متر بود
البته در کوچه های بازار و داخل سراها، خبری از آتش سوزی و... ندیدم.

30. مرد/ مشهد

در مشهد، در دو روز 18 و 19 دی، تخریب اموال عمومی، چراغ راهنمایی، علائم راهنمایی و شهرداری، و آتش زدن و تخریب بانک ها را دیدم (به نظر معترضان بودند و در موارد بسیاری به نظر سازماندهی شده هم نمی آمد. مثلاً هر دسته ای یک چیزی را می کنند و می انداختند وسط خیابان). از نزدیک تخریب ایستگاه ها و آسانسورهای قطار شهری را دیدم. تخریب ایستگاه های اتوبوس را دیدم. یعنی فقط تخریب بی هدف بود. بدون این که چیزی از آن اموال به کار اعتراضات بیاید یا برای بستن خیابان و ایجاد راه بندان به کار بیاید.

جمعیت زیادی در خیابان های اصلی منتهی به وکیل آباد دیدم. در خود بلوار وکیل آباد جمعیت بسیار گسترده و چشمگیر بود. شعارهایی که شنیدم بیشتر پهلوی بر می گرده و جاوید شاه بود. نتوانستم زیاد بیرون بمانم ولی تا ساعت 9 شب شلیک از نزدیک ندیدم و بعداً در گوشه دوستان و آشنایان دیدم. ولی صدای شلیک در این دو شب تا ساعات پایانی شب شنیده میشد.

پایان